

کامل و ناقص همیشه در فرق است اغلاط ترکیبی اغلاط ترکیبی گفتند که در ترکیب عطلی  
اخذ حنا که خاک فانی گوید شاعر

ببل گردش سجود انعامت صاحب خود بخودی باز و او صبح کمال است  
در اصل انعم اللہ صباح بود آنرا نمک اللہ صباح گفت در همین قصیده دیگر جا گفته

شعر  
غزوه آخرت بپست خنده خسار صحیح سر زینتی بپست گریه چشم سحاب

خنده را لب و در همین با دیده رخسار بگر خندان ز پست در محاوره آمده و خندان رخسار نیامد  
و از گریه چشم کسی سر ز چشم کسی شسته میشود فرخی گوید شاعر

جز من ز رخ گرسنه خالی کجا بود نامرغکان گرسنه ایم و تو خرمنی

لفظ خرمنی بجا در ترکیب واقع شده زیرا که خرمن هستی هم خوانده میشود استاد دیگر گوید

### نظم

ای دل باز گشته از دربار	قصه باز گشت خویش بیار
او فرستاد مرترا پیغام	یا که بگریختی سبب و چار

نمای مهله چاره که برای اظهار قتمه بود سرف نموده چاره را مشاب به چار ساختند  
پنجمین مآورد چنین جانی ترکیب است استاور کی لفظ غلط حنات قاعده را در  
شعر ترکیب داده در شعر دیگر سرف نموده که آن عطلی را بر صحت ترجیح داد هر دو شعر است

### نظم

از ما اگر بحق تو نصیر کسی فتاد معذور دار ما را ای صاحب البریف  
این غایب جای دال نهانم ز غمسی چون ندکرده ام رسن موی را بلیف

در بیت اول صاحب البرید را صاحب البرعین گفت و در بیت ثانی گفت که این فانی  
 بجای دال از مفلسی نهادوم در این معنی فانی از لطائف نیست یکی آنکه پیش مروج در پیش  
 اظهار مفلسی نموده و بگوید آنکه آنچه خوانی اینوزن بودند همه صرف گشتند و از طرف  
 فوایدی منقلس نامم لهذا دال را بقاء مفلسی بدل نموده و تاغیبه آوردیم نوارد و توارق نسبت  
 که شعر بایصرعه یا منعمون شاعر دیگر در کلام شاعر وارد گردد و او را بران علم نباشد که این  
 از غیر است چنانکه درین شعر امیر خسرو توارق مصرعه نظامی گنجوی شده امیر خسرو گوید

شعر  
 ای صفت بند فوج از بندگی  
 از تحت دانی و ز ما بندگی

نظامی گوید شعر

دو کاه است با فرد و خرد بندگی  
 در او ندی از تو ز ما بندگی

سوادوی عبدالرحمن جامی را در نسخه یوسف زلیخا اکثر توارق و ابیات است و متناهی کتاب شیرین

خسرو نظامی دافع شد شعر و لیلی می شعر

مرا ای کاشکی مادر نیست ترا  
 و گر نیز او کس شیرم نمیب ترا

نظامی گوید شعر

مرا ای کاشکی مادر ترا دوست  
 در ترا دوی سخن دوی سنگ بدادی

ایضا میرزا ابی بی شعر

زان از پهلوی چسب شد آفریده  
 کس از چسب راستی هرگز ندیده

نظامی گوید شعر

زان از پهلوی چسب گویند بر خا  
 نیاید هرگز از چسب راستی راستی

بعینت زبانه شده اند که خانه شعر و شاعری نظامی گنجوی تا راج کرده و لوی بجای و خسر و دمو  
 الحق و تصدیق کتب نظم ایشان و استانی نیستند که در و بگردند هر چند که شعر نظامی

نیست ظاهراً معلوم میشود که کلام خواجه نظامی در مزاوت این هر دو شاعر بسیار بود  
 بدین آنکه کلامی که در نظر نگذشته باشد و بساعت نرسیده باشد توارد آن نمیشود و این  
 شود این توارد مذموم نیست دلالت بر علو طبیعت شاعر کند یعنی فکر آن استوار  
 و فکر نیکس با هم توانست دارند و گمانیکه مولوی جامی و امیر خسرو و دهلوی را درین باب  
 منسوب بسرفه کنند محض غلط است سرفه آنرا گویند که شاعر مضمون عالی شعر استوار  
 دیگر در شعر خود در آرد خواه به تبدیل وزن خواه به تغییر الفاظ و فرق در میان توارد  
 و سرفه آنست که توارد نادانسته بود و سرفه دانسته چنانکه علی حزمین گویند

شعر  
 ای دای ابر سیر کز یادرفته باشد در دام مانده باشد صیادرفته باشد

ملاحظوری گوید شعر  
 بر آن صید سگین چه پیاورست که در دام از پای صیادورست

نزدیک است به جاز است بشرطیکه بندش مضمون شعر از بندش مضمون سابق بلندتر  
 درنگین تر باشد و مستحسن و موقوف بود چنانکه ملاشیا سرفه مضمون غیاثا حسا دای کرد

شعر  
 ز بسکه گرد غمت بست بر سگینا چون پست با هم از پائی پسرنا

غیاثا حلوائی گوید شعر  
 از بسکه سینه کندم و ناخن در آن نشست چون پشت ماهی است سر ماهی سینهام

ایضا ملاشیا گوید شعر  
 گر بصبر اموشانی رشت پرنسب شود در بدریانج بستونی خار ماهی گل شود

بعینه مضمون شعر کاتبی است شعر  
 گر بدریا افتد از عکس جمال تو شروع خار ماهی آورد در قعر دیا بار گل

شعر ملاحظه اشعار

ذات تبه بود صحنه کونین که کرد از روی اوب رخا برتبت

قرمضمون شعر با تفضی است شعر نبوت توفی آن بر درشت به کرا و تعظیمش آمد مهر پشت و استاد و دیگر  
شعر کس نیاید مصرعه چیده زلف لب که در این مضمون درش یا افتاده است

ملاحظه را بجنس این معنی در شعر خود آورده چنانکه میگوید شعر

زلف ادرار شده بان گشتم و گشتم مجمل زانکه این معنی چو زلفش پیش یا افتاده است

برای ریاضتین مبتدی در شعر از نمودن از توار و دوسره اینقدر بس است کلام را

زیاده طول نیاوم توار و دوسره و دیگر استادان حاضر و غائب نوشتیم والا کلام هیچ

استادی نیست که توار و دوسره نداشته باشد حسنات شعر سوای صنایع و بدایع آنست

ایشان زبانی شعر حسنات وارد و حسنات شعر لفظا و معنی این است ملازم لفظی تناسب

معنوی رعایت مقام سیاق کلام ترکیبها فاطر سپید تمیحات ارحمند تشبیهات

صدقت اساس تجنیسات قریب القیاس عبارات سلیس طلاقت امیس لغات العریض

ظاهر المعنی و البیان مانوس السنه مضامی اصغهان اختصارات فصیح استعارات

صیر کلمات نفس با اشارات هوش استرا قوافی مستکمل آوزان مستعمل نکات رمز

امیر لطائف شوق انگیز محاورات روزمره رنگین اصطلاحات نکین و شیرین

مقدمات برگزیده مختصرات پسندیده مطلع غزل عالی تا مقطع از پرکن عالی بیت

القصیده در بسبب می قویق الابیات و دیگر ابیاتش معنی استقطعات آغاز مثنوی

بر مایت براعت الاستهلال و تا اختتام بفضاحت و بلاغت مالا مال به رباعی چون

من چار ابرو یگانه و در معانی بیگانه بیگانه بیت القصیده

بیت خسرو خاور چو در آمد کجبل گشت گلگون همه شد نیز زمین کجبل  
نیمه زدی کتب بمان بیماری کجمن گشت نظم و نسق فصل خزان بر مثال

## مطلع غزل

غم ز ناله کشیدن نمیشود آه سر      شبنم ز صبح و میدان کشید و آه سر  
 کدام خارند آنم شکست عشق تبان      که خون دل ز چیدن نمیشود آه سر

ابتدای مثنوی زلالی راست

مثنوی

بنام آنکه محمودش ایاز است      عشق بنجان ناز و نیاز است  
 شب در روز از پی خدمت برگا      سیاهی میکند از دور چون ماه

رباعی

یا شاه بخت بجال زارم بگر      از دور دوالم تن زارم بگر  
 هر عقده کار از تو کساش باید      ای عقده کساش عقده کارم بگر

آغاز قصیده و طرز محاوره غزل و ابتدای مثنوی بر رعایت براءت از ستهلال فراموش  
 رباعی ازین ابیات مجملات که نوشته بگر صائب اینها از نموده پی توان برود از ابتدای  
 مستکره و محذوفات ناخوش احتیاط باید کرد و تطبیق فارپایی گوید شعر  
 نباشد نفسی در سر آن کلبداری      که سر لکلبه حزان با فرود آری

مصرعه اول این قصیده بسیار مستکره است که در ابتدای کلام کلبداری میبود  
 راضی ساخته اینچنین نباید و نشاید و من قبیل محذوفات ناخوش و نامطلوب کسائی گوید

شعر

ای میر ابو محمد که همه محبت هست      از کینت تو خیزد و از خانه ان تو

میر ابو محمد را میر ابو محمد بفتح حای حطی و میم مفتوح گفته دور لفظ خیزد و سبای معنی پیداست  
 معنی دیگر نیز مفهوم شود بسیار ناپسند است و از سنات شعر و سخن خارج صاحب

سخن لازم که از چنین کذوبات غیر فصیح طبیعت را پرانگنده سازد چنانچه نقل است  
که شاعر قصیده عزادری سلطان وقت گفته بر دو خواند مصرعه اول بیت القصیده

### این بود

ای تاج دولت بر سرت از ایند تا ما آتما

چون بادشاه در غلام شعر بهارستانی داشت ببرد سماعت در دل خود تقطیع نمودت  
بر سر شاه یزدان مستغفان موزون شد و غضب رفت و شاعر را گفت این را قطع  
نمائند و بیافت نمود عرض کرد غلام علم عرض نمیدانند گفت اگر علم عرض میدانی  
ز همین وقت بختن میرسانم

### باب هشتم در بیان چند کی ضرب المثل بان فارسی به حرف الف

دسته بی باقی بهوس به اول خدین بعد درویش به اول بهامشک بهام اول  
ملعام بعد ملعام به اول با حسنه دارو به اول سمد غلط به اول هم یک به آب  
آبیم برعاست به آب بدین زه کشیدن

اگر ساقی توباشی سئو تو ان خورد

اگر بهوس است بهین قدیس است به آنچه در بغداد است گرد سر خلیفه به آنچه در  
دل است بزبان می آید به آنچه در ویک است بچچی می آید به آنچه بر خود زینگی  
به دیگری پسند به آدم را گندم بهشت سازد به آدم با دم میرسد کوه بکوه میرسد  
آدم خوب حکم عقدا دارد مصرعه

آدمیان گم شدند ملک خدا تر گرفت

اسب چوبین راه نیست رود به اسب دارد غم جوین خور و ع

اسب وزن دشمنیر و فادار که دید

آزموده راجه آزمائی \* آزموده را نباید آزمود \* آزموده کار بازی نخورد \* از درویشان  
 برگ سبزی \* از خرس موئی بس است \* از ماسته که بریاست \* از گره او چه سپید  
 از یک دست صد بار بنیاید \* از بیخه خاکی چوزه نژاید \* از گریه ماتم گل سوری نروید \* از  
 قاضی دو کس راضی نشوند \* از لب ریاد و خرکس زنجرد \* از کچه مار حلوانتوان خورد  
 از برای یک شکم منت دو کس نتوان کشید \* از مردی تا نامردی یک قسم است \*  
 از آتش او گرم نشدم و از دود او سوختم \* از فلفل درنجیل سردی مطلب \*  
 از خردان خطا و از بزرگان عطا \* از پسر ناخلف دختر بهتر \* از گوشه بامی که  
 پریدیم پریدیم \* از ضعف بهر جا که نشستم وطن شد \* از پای سنگ چه پیر  
 و از دست گرسنه چه پیر \* از دوست یک اشاره و از ما برودیدن \*  
 آن دکان بر چیده شد \* آن دمنتر گاو نخورد \* آن قویج شکست و آن  
 ساقی نکند \* آنرا که حساب پاکست از محاسب چه پاک \* امروز را فردا دینی است \*  
 آنرا سائیس گاه فروشی است \* او داند و کار او داند \* آهسته بگو و بوار هم گویش  
 دارد \* ایلمی راجه زوال است \* ایاز قدر خود شناس \* آتش دوست دشمن  
 نداند \* آمدن بارادت رفتن با جازت \* ایزان بعلت گران حکمت \* استاد  
 در سبق طعام و طبیق \* اجل سگ که میرسد نان چوپان میخورد \* اعرابی را گفتند  
 شراب میخوری گفتند چرا چیسگر خورم که عقل مرا بخورد \* ابله گفت و دیوانه باور  
 کرد \* آشنائی روشنائی \* آشناساخت بیگانه که سازد \*  
 آشنایان حال این است دای بر بیگانه

اختلاط زیاد بر آشنائی \* این کار از تو آید و مردان چنین کنند \* جانیکه آب  
 بسیار میماند گنده گردد \* آب چو از سر گذشت چه یک نیزه دین یک مشت \* اگر  
 مورچه بر سلیمان رود عیش نکیند \* اگر همه آتش شوی خود را بسوزی \* آستر

که کاه میخورد گردن دراز میکند رخ آسوده کسی که حسرت ندارد + رخ  
آسان گردد و بر آنچه هست بستی

رخ همیشه همیشه زوی حلو آلود + این گل دیگر شکفتن رخ این یکی گو که تر نشاید  
رخ اینیم اند عاشقی بالای غمهای دیگر رخ آواز دهن شنیدن از دور خوشی است  
رخ آواز سگان کم نمکند رزق گذارا رخ ابر میخورد هندستان خانه گو ویران  
رخ ای روشنی طبع تو بر من بلا شدی رخ ای باد صبا این همه آورده است  
آب از دریا بخشیدن است + آب و آتش را چه آشنائی + آب تیز در خانه در بندید

که دولت نیزه اگر یار این است کار سهل است حرف الباء

رخ بشنود و پانث نو بر من گفتگوی میکنم + بازار مصطفی خریدار خدای + بازاری  
نه آزاری دیگر آزاری چنانکه بازاری + باغ و بوستان لایق دوستان + باغبانان  
وقت یسوه گوش کری باشد + بوی مشک پنهان بیناند + بختنده آب است که  
هر چه بیاید ترکند + بی نان تو ان زیت و بی آب نتوان زیت + باز و پریدن  
باز دست پریدن + با غلبه مردی به نشد تیر شد + برق زده را کافور چه سود +  
بوی به پیغام راست نیاید + بگینه از دره عمر نترسد + بدی همسایه را همسایه داند + طبعان  
حکمت آموزی چه حاجت + بزیای بهای بزی + بزرانم جان قصاب را نعم میس  
بندگی بیپارگی + بند درگاه تا در همراه بیکدست هندی وانه نگنجد + بت بے نقشب  
دیوار + پنج زور و غسل و زنی خداداد است + بهانه بیکه ماور میخورد + بچه تا نگرید  
ماور شیر نمید + بازی بازی پیش با با هم بازی + بزرگی طفل و با است + بزرگی  
بمقتل است نه بمسال + بکابل کاره سفر مانند پیرانه بشنود + بزم از شنیدن کیر سبک  
نیگردد + بیناس نسکیم در قیسیر به حمامی ساخته بود که با سحر و ختن جریغ گرم  
یشد + رخ بر است تا شمان بر شاخ آهوی بر سر سحر زند آدم هر چه آید بگذرد



ع با درد کسے رسد که در دے دارد \* ع بود هم پیشه با هم پیشه دشمن \* ع  
 با درد کشتان بر که در افتاد و بر افتاد

ع بر رسولان بلاغ باشد و بس \* حرف الباء مخاری پیر شوینا \*  
 پیر من خس است یقین من بس است \* پیران نمی پرند مریدان می پرند \* پیری او  
 هزار عیب \* ع پیری و صد عیب چنین گفته اند \* پای حیرت نار یک است  
 پیشین مار از کجروی خود است \* پنج انگشت برابر نیست \* پیش طبیب مرد پیش  
 کار آزموده برود \* پس خورده سگ سگ را شاید \* پشم از خایه زندان کم \*

### حرف التاء

تاج محمد ترة العین مومنانست \* تیر چرخ را کمان چسبج باید \* تیشه را  
 با تراش کار است خواه عود پیش آید خواه سپیدار \* ترازوی زهره از گزانی  
 ستارگان نشکند \* ترازو خسین است هر سو که زیادتی یافت سرش رو آورد \*  
 تشنه در خواب هم آید \* تارک خواب فرشته است \* ترسان دل را چ پری  
 چه حضرت \* تو خرد پوزه بخور ترا با نالیز چکار \* تو مراد دل ده و لب سری کمن \* تو به  
 بانی شکستن است \* تنها پیش قاضی روی راضی آئی \* تخم تاثیر صحبت اثر \*  
 تعلیم کار گیران معاف \* تاریکی شب سر پیشم کور موش است \* تا از سر سبز  
 نخیلی بر سر سبز سی \* تا تریاق از عراق آورده شود مار گزیده مرده بود \*  
 ع تا یار که خواهد و میلش بکده باشد \* ع تا سال و گیسوی که خورد زنده که ماند \*  
 ع تصنیف را مصنف نیکو کند بیان \* حرف التاء ثواب بزره بپزدان کنی \*

### حرف الجیم

جو تهنه یا بنده جوهر آنست که نشود در دوشن شود \* جوهری که آب مر و درید در شمش  
 فرد آمده باشد مر و درید را کی میشد \* جایگاه حسین تشنه میرد اگر بر نیاید باران

بارد جای آن باشد + جای که کمان ستم باشد باران تیز بهمن هم تو انبوی + جای که  
 شاهین چنگ زند پای کبک در قص نه خینسرد + جای رسید خالیست + جای  
 استاد خالی است + جگر جگر است و دیگر و اگر + جو فروختن گندیم نمودن + جابل  
 طبع شتر نیست زیر جیب + جواب جابلان باشد خموشی + جو زنبکن و طالع مین  
 مع جوی طالع ز خرداری هنر به + حرف الحیم فارسی چشم گرم در  
 عیب مکفوت است + چشم را گل تیر از خار است + چشم از روی دوستان رود  
 شود نه از باغ و بوستان + چاه بیز از زندان ضحاک کم نیست + چاه کمنده  
 را چاه در پیش + چراغ پای خود روشن ندارد + سپر افع مفسدان نوری ندارد  
 چکند بنوا همین دارد

چون سنگ معرفت باشد ز پیش او سر فرود آرد + چون بر صبی را روز بد آید در  
 کشت عطار و خوشه میدند + چون کار از دست رفت پشیمانی چه سید + چوگان تو واضح  
 کرد و نمی گوید سخت سری تگر در سر ز نشها خورد مع چرا کاری کند عاقل که بار آمد پشیمانی  
 مع چاره نیست درین واقعه الا سلیم + مع چه خوش بود که بر آید بیک کریم  
 دو کار + چه خوش سپر انباشد مع چه نسبت خاک را با عالم پاک +  
 چندین شکل برای اکل مع چیزی بره در پیش را چیزی گودر پیش را

### حرف الحاء

حکایت از نظیر فی طبع سر شود + حکایت از مثل تمثل شود + حکمت بلقان موزن  
 حرف میماند وقت بیماند + حساب دوستان در وقت + حکمی را پرسیدند دوست  
 چیست گفت اسمی است بلاسمی + حاکم تمام گوش باید + حکم حاکم مرگ مناجات  
 مع حکم حاکم قبول باید کرد + حذا خانه خود اگر تمام گلخن است + حاضر را  
 کمتر فاش را بگیر + مع حرف باخته با خود همیشه در جنگ است +

حیف دنا مردن و انبساط دان بیدتن حرف الحی خدا که میدهد نمی پرسد تو کستی  
 نماند به سلیمان کی دهد خدا می بیند و می پوشد همسایه نمی بیند و میخز و شد به خلق  
 خدا ملک خدای خون حسن و حسین و مالاخوین نیست به خانه تنگ روزی است رخ  
 خانه بردوش یک مینی و دو گوش به خانه دوستان و دو دشمنان مگوب به خانه خالی را  
 و پویگی در به خالی دست رو سیاه به خورشید روی همه سیاه میسازد و روی ماه سپید  
 خنده مردم از شادی شد و خنده بوزنه از غم به خنده گل گریه گلاب بار آرد  
 خرم را پوست به از خنجره خنجره شیرین نصیب شغال است به خنجره شیرین  
 کم نصیب نوکران به خاموشی زبان سوسن غماز آزادگی دوست به خنجره پشت طاوس  
 مینماید به خراگر جل اطلس پوشد خراست به خنجره جهان حسد است اما پالانش دیگر  
 است به خرا دو گوش گواه بس است به خنجره زعفران چه داند به خنجره  
 خرمن خواج به خاک عزبال نشاید و خشت آسپار ابرخ خوب شد اسباب خود بینی  
 شکست به خاک برداری از تو دانه کلان بردار به خس کم جهان پاک به خود کرده  
 را چه در مان به خود نصیحت دیگر از نصیحت به خود پسند پسند حلق نباشد  
 خود پسندی بر مان نادانی بود به خوی بد را بهانه بسیار به خویستی بخوشی سودا  
 خوش آمد خوش آمد به مع خوش سخن باش تا امان یابی به حرف الدال  
 در خانه خدا او اتم باز است به در تنو میگویم دیوار تو گوش کن به در خانه مور شنبه  
 طوفان است به در خانه مینو چه پنج چه شش به در خانه اگر کس است یک حرف بس است  
 در قصص انبیا مضاحک نگنجد به دامن پاک را که باد من آلوده بستند پاک  
 هم عیب شود به دم عیب در زندگانی دیگر در به دم مزین دیگر آمد گوز مزین گوز گیر آمد  
 دست بکار دل بیار به دست بی هست که چه گدای است به دست شکسته و بال کردن  
 دست شکسته و بال دست به دست بر آسمان نتوان رسانید به دست جوا نمر و

بجهت دادن خاک و کف نخیل برای شدن دست زیر سنگ را همیشه میباید کشید  
 دست را دست میسازد دست خود در آن خود و دهن مخالفان نتوان بست  
 مع دهن سگ بلغمه و خسته به مع دشمن چه زند چو مهربان باشد دوست  
 دوست شاد و دشمن پایمال و دل تاریک جان روشن نبود و دل را با دل راه است  
 دل را کج بر دل از نباید داد و دل را خواسته عذر بسیار به دورنگی سبب از سپه درونی  
 است و دید در ناخن به از ناخن و دید سخت را سخن سخت بشکند چنانکه با دام  
 سنگ به دزدان گرفته سلطان است به دزد باش و مرد باش به دزد جو او شود بداند  
 بازندگان نخیل به دشمن در دست کوتاه از دستار و راز و دانا با شارت ابرو کار کند  
 دیوانه را موی بس است به دیوانه بکار خود بشیاری مع دیوانه باش تا غم تو  
 دیگران خوردند به در را خدا بدستان خود میدهد به در دل در دست مع  
 درد خود پیش در دست بگو

وندانی که در دست باید پیش کند به درد سر کمتر بهتر به دوی غضب خاموشی است  
 در مع جنگ کند فایده تیرگر به در جنگ حلاوت بخش نیکند به دلیر تیغ را کار فرماید  
 و عینی زبان را به در مقام تشنگی هزار مرید بقطره آبی نیز زد و در مهتاب  
 سالکی مشق طنبور بکنند تا در گور بنواز به در تیر آن خواندن غلط میشود به در مع  
 حافظه ندارد به در عکس هر جا ذیسل به در مع گورا تا بدر خانه اش باید رسانید به در کد  
 زود رفتن به در آید درست آید مع دوست در آن است که از میهمان پر است  
 مع در کار خیر حاجت مع استخاره نیست به دنیا یک قرار نیست به در ویشی زوال نمند

### حرف الدال

مع ذوق همین خاطر میل نیرود به حرف ال را به راه بن اماره خدایان  
 راه راست برود اگر چه در راست به روستائی خوب از نور محمد بودند از شعله بود

رویش همین و حالش میسر \* زور بود از پهلوی \* رنگ ز پریش خود در مانده \*  
 روستائی را عقل از پس می آید \* روستائی بزبان خود گوید بانی \*  
 راستی موجب ضامی خداست

رهتا دروغ برگردن راوی \* سخن خرا از راحت پالان گراست \*  
 پوشین پوشی گفت آنچه پوشید و ام بمن بگذارید \*  
 دارد \* رو بسند خریدار خدا \* رموز عاشقان عاشق بداند \*  
 راز دل جز باین نتوان گفت

**حرف** از زندگی راجع است \* زروادن و در دستمیدن \*  
 برای روز سیاه است \* ز کار کند مردان زندیج زوریا می کشد صیاد و هم آهسته  
 آهسته \* زمین سخت آسمان دور \* زن از خانه سرخ روشود و مرد از خرا \*  
 مردوش به از مرد زن وش \* زن بیکار شود یا بیمار \* زن خود گاشیدن چید  
 غاشیدن \* زور را میتوان زد \* زور بر خزر رسد و پالانش \*  
 ناله برگردون \* زویم بر صفت زندان و هر چه با او آباد \*  
 سخن شنیدن سخن دولت \* سخن راست تلخ میشود \* سرود بهستان یاد \*  
 سوزن عیسی را جز رشته مریم در خور نباشد \* سوز دل نوح را طوفان نوا \*  
 سوزنده آتش است که هرگز سرد نشود \* سیه دلی دولت سرفلم با سیه کند \*  
 سیه روی آهنگر مرغ روی آهن است \* سیه روی زحل بیک دولت توان \*  
 سیاق عطار و از روزنامه شمس روشن شود \* سایه چهار برای دولت و لاجون \*  
 برای دفع گرما \* سیرخ دیگر است دسی مرغ دیگر \* سر و از راستی آزاد شود \*  
 که بار کسی نکشد باری باشد بگردن \* سر مار کوفته به سر بریده بانگس نمی کند \*  
 سر که مفت از غسل شیرین تر است \* سیلی نقد به که حسلو ای نسیم \* سر آ

گرا فروش کنسیریدن است \* سزای کون کانسیر کمر لحد \* سخی را در هر دو عالم  
 سیریند \* سخی و سخیل را سر سال برابر است \* سگ بهفت دریا پاک نشود \* سگ  
 طوق گردن دانه دولت است \* سگ زرد برادر شغال \* سگ باش برادر خر  
 مباحش \* سگ حق شناس با ز مردم ناحق شناس \* سوزان کله دور \* سوال در گریه  
 جواب دیگر \* سنگ آمد سحنت آمد \* سنگ زدن بر محل به که زرد اودن نجیب محل \*

### حرف اشین

شراب زود را شراب دو است \* شراب نعت قاضی هم میخورد \* شرم عثمان بر  
 ایمانست \* برای روزی \* شاید بقدر علم \* ع شیندگی بودمانند دیده \*  
 شب عالمه سردا چه زاید \* شتر اگر چه مرده بود پوستش بار دو خراست \* شباتت  
 دشمن به که سر زنش دوست \* ع شلغم سحنته به که نقره خام \* ع  
 شاگرد رفته رفته با ستا و میرسد

ع شاد باید زمین نانشاد باید زمین \* ع شانان چه عجب گرنوازندگد ارا \*  
 ع شدنی شدوگر چه خواهد شد

حرف الصاد صفائی فانه در آب و جاروب است \* صاحب رض مخنون  
 صاحب کرم بیست مفلس \* صلا نشد بلا شد \* صدقه دادن رولبا \* صبر مفتاح  
 کار است \* صباغ خواستم که خضری به نیم خرس دو چار شد \* صورت سبب  
 عاشق می پرس \* صد کلاغ را یک کلنج بس است \* صد رهر جا که نشیند صد رست

### حرف الضاد

سزب المولی یا نت المولی حرف الطاء طینت بمعنی سفالی است بی شراب  
 نجیب سربان از دیده بیماری افتد \* طلعت زیبا از خلعت ویا \* طمع دیده چو  
 می دوزد \* طامع همیشه ذلیل است \* طفل شکیب ندارد \* طفل تکبیب میزود

ولی بر بندش طوفان شیطان الله نگهبان مع طاقت مهران نداشت خانه مهران  
 گذاشت حرف الطایفون شکسته صدانمیدهد حرف العین  
 عبارت از نظیری نظیر شود عیان را چه بیان عاقلان خوب میدانند  
 عاقل باید که از دیگران پندگیر مع عاقلان در پی نقطه نشوند عارف که  
 نمود غیر عارف است عصمت بی بی از بی چاوری عیب خود هرگز کسی نمی بیند  
 عنوان عیود سوزد کننده و وزخ شود عیوض دارد گله ندارد عیسی بدین خود موست  
 بدین خود عذر گناه بدتر از گناه علم شسته به از جهل شسته علاج واقعه پیش از  
 وقوع باید کرده عروسه که بمن رسید شب کوتاه شد عطای او بلفائی او بخشیدیم  
 مع عجب عجب که تر ایا دورستان آمد

مع عمرت در از باد که این غنیمت است عطار می باید که تاب نزدیکی آفتاب  
 آرد عشق است و واردات عشق و مشک پنهان نماند عاشق از پد مهربان تر است  
 عاشق مهربان از پد است عاشقم اماناز معبودم عاشقم امانا کنار بام عاشقی بس شکل  
 است عشق بازی از مجنون یادمی باید گرفت حرف العین عیوض  
 در دریا چه سیکر ز دیده است که بغوش فرو میرود عزبت دیده مهربان می باشد عیب  
 هر دل عزیز به عشق از ترش روی دل تنگ ماند عزم نداری بزنجبیر عزم فرزدان

### حرف الفاء

نپاید حضور

فترک جوانمزدان دست آویز امید است فسرمان بردار در آینده روزن  
 فلفل سامین که کو چاک است فراخ روزی را با قحط چکار مع فال نیکو بزین بهر کار  
 فردا که دیده است حرف الفاف قرآن را از لایح زر چه زیب قدر جوهر  
 جوهری داند قفا زدن گردن کشان گردن زدن است حجه از کسیر کلان نمی  
 ترسد قاضی بر شوت راضی قرض متقاضی محبت است قرض که از هزار گد

مان رگوش با پی خورد به نهر درویش بر جان درویش به قطب از جانی منبر سع  
قلم انبار سید و سر شکست

حرف الکاف کار امری ز بر سر و انباید گذاشت به کار را کار فرما کند بکثرت  
است به کار کبک بیک خوردنت به کار تقدیر بتدبیر راست نیاید به کوزه گران  
سختی کشنده آب میخورد به کالاس بد بریش خاوندش به کم خرج بالانشین به کجا  
آسمان کجا زمین به کور چپ رانح احتیاج ندارد به کور بکار شیو مینا است به کور به خود  
دو چشم به کفن دزد در شب از مرده تر سرد روز از زندگان برسد به کرمی که محض  
خورد از و بالمش چشمم به که کرد که نیافت به کردنی ثومین آمدنی پیش به کفن  
چرم آلوده نماید و نتمه پاک خورد به کاهی میخورد در اهی میسر رود به کفند چاه کن ما  
آب دادن حاجت نیست به کس مفت خزانه خیب به کس که برهنه افتد زانح  
هم برو منتقا سب زنده به کس نوکنده دانوره چکاره کیر گرج خفته چه بیداره کیر کونی بجای میتانست  
کی آمدی کی پر شدی به کج نشین در است گو به کس ناوید که دوغ منق بن است  
سع کس ندیدم که گم شد از راه راست سع کرم ناوید و آ که خانه خانه است

حرف الکاف الفارسی

گوهر در کان بقدر است دور بازار بقیمت به گاه بان از شیر پیران نوشیروان می شد  
گاد باشد که زبانش چسب بود به گو ساله بزده میج مسمد به گره از برای خداموشن  
بیرد به گریه کشتن روز اول به گوشت خردندان سنگ به گریه گوزن به از خنده  
شیر به گریه بوقت به از خنده بوقت به گردن شتر کمانی است که برای شتر بانی  
مانند سع کردن بی طمع بلند بود به گناه میکنی باری کبیره بکن به ندیم از جو  
نیزید به کل کاغذی بومبید به به گذاردن دوستان عیب است به گوی مشکل و گریه  
اولی تسهل به گذشت آنچه گذشت به گذشته را صلوات



## حرف اللام

لذت نیست از کوه کاین باید پرسید • نیلی را چشم مجنون باید دید • لوزینه بگاد و اون  
 از کون خرسیت • لعنتت بکار شیطان • لعنت بیح است • دشگری گریز  
 و دشگری شیرش • مع ذائق اشرف باشد هر سکر • حرف المیم مثل  
 معروف پیرایه بانه • محمد بسراج بلند است نه لعنه • موسی را سپیدی  
 دست هنر است • تیب • مرو پا بر پا اند و نامرد در هوا • مرو بی سنگ وزنی  
 نباشد • مرو بی زنده • مرو زنده دل هرگز نمیرود • مرو  
 بدست زنده • مرو اگر خاک و دلبستان • مرو به چند عزت است نگاه توان  
 داشت • مرو آست که نامش بزمکونی نهند • مرون ملائع نمیکند خوب است  
 که با با بپرو • مرون بنام بزرگترین بزرگ • مرگ • اندوهانی • ملائع  
 آسان آدم شدن شکل • مرگ بنوه جسته دارد • مال مروه پس مروه مال  
 عرب پیش عرب • مال صفت دل بر رسم • مال نثار جان است و جان نثار  
 آبرو • مؤمن موم دل کافر سنگدل • مسلمانان و کور مسلمانان در کتاب • من  
 آنم که خود میدانم • من از زبیران میگویم و او از آسمان • من چه گویم طنبور  
 چه نیگوید • من زنده جهان زنده • من مروه جهان مروه • مشت نموده  
 خروازی • مشت بسته قفل هشتت است • مشت زن دیگر است و تیغ زن  
 دیگر • مشت در محل خود از تیغ بالاتر است • مشت که بعد از جنگ بیاو آید بر  
 کله خود باید زد • مهان بیوقت پهلوی خود بخورد • مهان عزیز است اما تا  
 سه روز • مهان مهان را نتواند دید و صاحب خانه هر دو را • ماهی ماهی را بخورد  
 و ماهی خود هر دو را • مار گزیده از زبیران می ترسد • گس حرام نیست اما دل بهم نرند  
 نخ از هر مرغ نگارین تر است • مور یک پر بر باد و عمرش با سن رسید • موس

سورج رفت جاروب بدست بست + میخ زودشتری بساوت خریدن سخاوت  
سفت راجه گفت + ما را محب آید که این کش سپرزاید + ع  
مرا بنجیر تو امید نیست شهرسان

با بنجیر شما سلامت + ع ما را چه ازین قصه که گاو آمد و خر رفت + ع  
مرلی بسیار و مرلی بخور

ملک خدا تنگ نیست پای من تنگ نیست + محنت زده را از هر طرف تنگ آید  
ع میر نام نبرد که فرود که دید + حرف النون نیک سودا شریک  
مال مردم است + نیکو کاری نیکو روی + نیکی بر باد گستره لازم + نیکی نیک را  
بدی بدی + نکوئی کن و در آب انداز + نام بلند به از بام بلند + نزدیکی از  
پرست و فرخ به از بهشت + نیم حکیم خطره جان + قتل کفر کفر نباشد + قتل  
عیس بر از عیش + نیم ملاخلل ایمن + نماز ستون دین است و قیامت مرد ستون  
نماز + نادوان کعبه میرزدی و باران رحمت طبع سپداری + نگاه درویشان  
عین سوال است + ناخوانده سخاوت خدا منتوان رفیت + نان یکروزه چه بهشت  
چه در شکم + ناله آب از نا هموار است + نمک خوردن و نمکدان شکستن + نیاز  
پیران حق فقیران + ع ناز پیران کن که خریدار نیست + تگمون شدن  
آسمان برای چیدن آدمیان است + نرم چوب را کرم میخورد + نادان سخن  
گوید و ناقیاس کند + نزدی ماندن نه برای رفیق + ع

نزدی رمای نه راه گرین

ع ناسوده کجا رود که آسوده شود

حرف الواو

واکن کسب بخور بر سه + ولی را ولی می شناسد وقت را بنده ساعت سلطان + وقت دوست

رفته باز بدست نیاید \* حرف الهی است کار ندارد \* همت مردان مدد خدای \*  
 همین که گرم رفتن شدم تاثیر از نمی آید \* هر که خود را بیند خدا را نه بیند \* هر که از خدا  
 نترسد از وی باید ترسید \* هر که آب و هین ندارد لب خشک ماند \* هر که آتش مزاج  
 باشد بی آب زید \* هر که باد و سرد دارد و سرد باد \* هر که خانه مردم بکا و خاک  
 سرش افتد \* هر که مشت نخورد و مشت خویش می نازد \* هر که مال نخورد و پشیمانی خورد  
 هر که برگردم دست شفقت نرسد \* هر که در جنگ پست نماید رو  
 غوازند نمود \* هر که خیانت ورزد و ستش در حساب بلرزد \* هر که مال ندارد دیار  
 ندارد \* هر که بی یار بود و یوسته بهار بود \* هر که از دیده دور از دل دور \* هم  
 فصل و هم تماشای \* هرگز است ضرر ندارد \* هر که اول دنده است نفس تا زنده \* هر که  
 دل زنده نیست مرده است \* هر که از زبان شیرین است سزاوار تحسین و آفرین است  
 هر روزی را دو آیت \* هر فرعون را موسای \* هر که ده را جزا نیست \* هر پرده  
 را لوائی \* هر گنده خوری را گنده پزی \* هر کاری هر مردی \* هر بهاری را خزان  
 بر کمالی را زوالی \* هر جا که گنج است آنجا ما راست \* هر جا که میوه خوب است کلاغ  
 میخورد \* هر که عمر و عاص علی را عمرک گوید سرش باید برید \* هر که خرکباب شود  
 شغال سبک شیخ کند \* هر چه کند بخود کند \* هر چه بیند از خود بیند \* هر چه از دزد  
 ماند مال برد \* هر چه در نیاید دستگی را نشاید \* هر چیزی که در کان نمک  
 رفت نمک شد \* هر زینتی را خالصتی بود \* همسایه خاوری بهلو \*  
 همسایه به باد کس را  
 هنوز مسجد ساخته نشد که کوری بزورش نشست \* هر کس مصلحت خود  
 بلو میداند \* هنوز دلی دور است \* هنوز زنی منبر نخر \* هزار جواب یک غامضی  
 حرف الیایک نظری خوش گذری \* یک نظر دیدن حال است \* یک

درگیر محکم گیر به یک را بگیر دوم را دعوی مکن به یک نشد و شد به یک  
 گز و وفاخته به یک بام دو هوا به یک مرغ دو باب بیشتر و یکی از بام افتاد  
 گردن دیگر شکست به یکی نقصان مایه دیگر شامت همسایه به یکی گریز و دیگر شیر شود  
 یکی همسر و دیگری همای به

نکین علم راده من عقل میاید به یکی حس رام دیگر تلغم به یک لقمه صبح نه در اتمه شام به یک  
 لقمه صبحی به از مرغ به باسی به یک انار صد چهار به یک موز صد قلندر به یک  
 آبا و به که صد و بی ویران به یک هزار سو و ا به یک یوسف هزار حسریدار به یا کیر  
 شکند یا کون در و به یار غاری باید که زخم ماری کشد به یار باقی صحبت باقی به یکی  
 آمد یکی رفت کجا سلیمان کجا سخت به سح یکد از محبت است باقی همه گاه به

### باب پنجم در بیان بعضی قوانین علم نجوم بطریق اختصار و اصطلاحات علم سیمی

چون در فن شعر و سخن اکثر عبارات و رعایات هر علم قانس با احتیاج باشد خود نم  
 که بعضی قوانین علم نجوم و دیگر علوم بطریق اختصار درین سنه بکلم آرام تا وقت گفتن  
 شعر عاشر نباشد بدانکه اهل نجوم فلک را دوازده بخش کرده اند و هر بخش را همیشه  
 مجموعی آن نامی نهاده دوازده برج قرار داده اند اسامی دوازده برج حمل ثور جوزا  
 سرطان اسد عقرب میزان عقرب قوس جدی و کوحوت چهارزینها منتقلب اند حمل  
 سرطان میزان جدی و چار دوجد جوزا سنبله قوس حوت و چار ثابت ثور اسد  
 عقرب و کوحوت برج را شرقی آفتی گویند یعنی نسبت به شرق دارند و طبیعت آفتی  
 بر آن حمل اسد قوس است و سه برج را غربی بادی نامند یعنی نسبت به غرب دارند و  
 طبیعت بادی و آن جوزا میزان و کوحوت است و سه برج را شمالی آبی دانند یعنی نسبت  
 شمال دارند و طبیعت آبی و آن سرطان عقرب حوت است و سه برج را جنوبی

فانی خوانند یعنی نسبت به خوب و اندر و طبیعت فانی و آن شیر سبزه جدی است تقسیم  
 به پنج بر فصل اول اربعه فصل دوم جزا بر فصل بیج و سه طاق آمد سبزه بر فصل صیف و  
 میزان عقرب قوس بر فصل سنبله و جدی و که حوت بر فصل شهاب اسامی شهر  
 شمسیه فارسیه قوس وین آردی بر پشت خود و او تیر مرزاد شهر نور مهر آمان آردوی  
 بهمن استندارند شهر شمسیه در سیه تشرین اول تشرین آخر کانون اول کانون آخر شهاب آرد  
 میزان ایاز متوز جزیران آب ایلول اسامی شهر شمسیه ترکیه سحقان تیل او تیل ماس  
 ایل توشقان تیل لوتیل ایلان تیل پونت تیل قوتیل سحقی تیل شهاب تیل ایست تیل تنگ  
 اسامی سین ترکیه موش بفر شنگ خرگوش نهنگ بار است گو سپند سجد و نه مرغ سنگ  
 خوک اسامی شهر شمسیه انگلی یعنی انگریزی جنوری ذی قعدی مارچ اپریل مئی جون  
 جولائی اگست ستمبر اکتوبر نوامبر دسامبر اسامی شهر شمسیه مندی چیت بیسا که خدیجه  
 اسافه ساون بهادون گنوار کاتگ انهن پس مانگه پهاگن شروع سال فارسی  
 از سخویل آفتاب در حمل است و شروع سال و سیه از تشرین اول است و تشرین  
 اول مدت سخویل آفتاب است در میزان و سقر است که هر گاه ده روز از ماه  
 فارسی بگذرد ماه رومی آغاز شود پس معلوم شد که بعد از نقضای ده روز مبر ماه یعنی  
 یازدهم مبر و ماه غزه تشرین اول است و شروع سال ترکی از سحقان ایل است و  
 شروع سال هندی از ماه چیت و آن مدت سخویل آفتاب است و برج حوت شروع  
 سال انگریزی از تاریخ نوزدهم ماه پوس است و گاهی از بیستم نیز شود و ماه پوس عبارت  
 از سخویل آفتاب است در برج قوس از یک آنکه چون آفتاب در حمل آید سایه چهار دهم  
 قدم شود و در ثور سیم قدم در جوزا دهم قدم در سرطان یک دهم قدم و  
 در اسد و نیم قدم و در سنبله سیم قدم و در میزان چهار دهم قدم و در عقرب شش  
 دهم قدم و در قوس هشت دهم قدم و در جدی دهم قدم و در کعبه و در میزان دهم قدم

ووجوت شش و نیم قدم

## بیان تحویلات

مدت تحویل آفتاب در حمل و در ثوری و دیگر وزاست و در جوزا سی و دور روز و در سرطان  
سی و یک روز و در اسد و سنبله سی و دو روز و در میزان و عقرب سی و سه روز و در قوس  
بست و نه روز و در جدی هفتاد و دو روز و در حوت سی و سه روز و در نیم صورت دوره  
آفتاب در دوازده ماه تمام شود و همچنین تحویل دیگر سیاره در بروج باشد و مدت  
تحویل هر یک مختلفی دارد یعنی متساوی نیست چنانچه مدت تحویل زحل و ونیم سال است  
و مدت تحویل مشتری یکسال و یکماه و مدت تحویل مریخ چهل پنج روز و مدت تحویل زهره  
سی و دو روز و مدت تحویل عطارد بست و سه روز و مدت تحویل قمر و ونیم روز و مدت تحویل  
راش و زنب نوزده ماه و دوره زحل در سی سال تمام شود و در مشتری در سی و نه سال  
و دوره مریخ در یکسال و شش ماه و دوره زهره در یکسال و دوره عطارد در نه ماه و شش روز  
و دوره قمر در یکماه و دوره راهس زنب در نوزده سال و منجمه سیاره قمر بسیار سریع  
است و نسبت کمتر تمام باطلی السیر و هر یک را از نجوم سبعة خانه اصلی و خانه شرف  
و خانه وبال است چنانچه خانه اصلی زحل سبعة فوجی او است و خانه شرف میزان است  
و دیگر روز در شرف بود خانه وبال حمل خانه اصلی مشتری حوت است و خانه شرف سرطان  
شهره روز در شرف باشد خانه وبال قوس خانه اصلی مریخ حمل و عقرب است و خانه شرف  
جدی است و هشت روز در شرف بود خانه وبال سرطان خانه اصلی آفتاب است  
و خانه شرف حمل است و نه روز در شرف دارد و خانه وبال میزان خانه اصلی زهره ثور و  
میزان و خانه شرف حوت است و هفت روز در شرف ماند و خانه وبال حوت خانه  
اصلی عطارد و جوزا خانه شرف سنبله شهره روز در شرف ماند و خانه وبال حوت خانه

اصلی قمر سلطان است و خانه شرف ثور و دینیم روز در شرف ماند و خانه و بال عقرب  
 ایل حساب شهر قمریه دارند و از رویت هلال آغاز ماه گیرند و شروع سال از  
 ماه محرم الحرام اسامی شهر قمریه عربیه محرم صفر ربیع الاول ربیع الثانی جمادى الاولى  
 جمادى الثانية رجب شعبان رمضان شوال ذی قعدة ذی الحجه \*

### سعاد و نحوس

بدانکه از سبعة سیاره زحل کس کبر است و مشتری سعد کبر و مریخ نحس اوسط است  
 و شمس ز سعد و زحل و زهره سعد اوسط است و عطارد و زحل سعد نه کس قمر سعد اصغرا  
 ایام سبعة سیاره شنبه یوم الزحل یکشنبه یوم الشمس دو شنبه یوم القمر سه شنبه یوم المریخ  
 چهارشنبه یوم العطارد پنجشنبه یوم مشتری جمعه یوم الزهره سعاد و نحوس یوم مریخ  
 شاره خود است روز شنبه اول ساعت زحل بود روز یکشنبه اول ساعت شمس بود  
 روز دو شنبه اول ساعت قمر باشد روز سه شنبه اول ساعت مریخ است روز چهارشنبه  
 اول ساعت عطارد است روز پنجشنبه اول ساعت مشتری باشد روز جمعه اول ساعت  
 زهره بود برای دریا فتن ساعت سعد و کس که منجمان بهندی دو گه گریه گویند قاعده  
 طیه درین دو کلمه روح است که از حروف او سبعة سیاره ترکیب داده اند باید دانست  
 بلخ سپهر از لام زحل و از یای مشتری و از خای جمعه مریخ و از سین مهله شمس و از  
 های مهله زهره و از وال مهله عطارد و از رای مهله مشتری است روز شنبه اول  
 ساعت زحل بود باز ساعت مشتری باز ساعت مریخ باز ساعت شمس باز ساعت  
 زهره باز ساعت عطارد باز ساعت قمر بعد قمر باز ساعت زحل باز ساعت مشتری باز ساعت مریخ  
 باز ساعت شمس باز ساعت زهره باز ساعت عطارد میشود و روز تمام گردد همچنین  
 از قمر حساب شب از شام تا حکم نماید هر گاه دو از ده ساعت منقضی خواهد شد روز  
 دیگر یکشنبه خواهد آمد درین حساب که نوشتیم روز و شب برابر است یعنی دو از ده ساعت

روز دوازده ساعت شب لیکن بر طبق ایام فصول کم و بیشی روز و شب نگاه میداشت  
اسامی ایام شهر فارسی هرگز و بهمن آردی بهشت شهر یوز اسفند اردخورد و او مرداد  
و پیاد آذر آبان خورماه بر خوش دی بهمن مهر سروش باروش فروردین بهرام رام باد  
و بهدین آردسمان و امیادار اسفند ایران \*

## بیان تعداد منازل قمر

بدانکه در حمل و صفر نقطه را گویند یکی نقطه علم دیگر نقطه عمل پانزده روز آفتاب  
در نقطه علم ماند و پانزده روز در نقطه عمل چنانکه نظامی گویند به شعر  
شرف یافته آفتاب از حمل گرانده از علم سوی عمل  
در برج سی درجه و شست دقیقه هستند و در برج دو منزل ثلث بالا و یکی منزل  
ست و هشت هستند موسوم بمنازل قمر علی الترتیب مرتوم میشود \* منازل  
شترطین بطین ثریا و بران مقبضه منعه ذراع نشره طرف جهه زبره صر ف عوا سماک اغزل  
عقره زبانا اکلین قنب شوله نعائم المبد و سعد ذابح سعد بلع سعد السعد و سعد الما جنبیه فرخ  
تحتین شرح دوم بطن الحوت تقسیم منازل مرتوم ازین آیات که در تفریف معراج  
گفته شد باینجهه ممولفه

بهر روشن ترتیب مرتب  
بشترطین و بطین انشور و پایه  
بهار ماه خورداد آشکارا  
بدبران دو بدو یکمان شسته  
ولیکن نصف یابی گر کنی غمرا  
شدند از تاب خور پیرایه پیرا

بروج و منزل و سیاره آن شب  
حمل را که فرزانش بود مایه  
نه اندر شور بود و خور بجوزا  
ثریا سماک مردارید بسته  
و گر مقبضه نمایان نیز از شور  
ذراع و نشره و منعه بجوزا



<p>و جبهه ششتری گشته کلهدار  بزرگه صرفه هم گردید روشن  فتاد از پنجه اش بران نشانی  عطار در اعطا کردند تو شده  زبان گشت با اکلیل تابان  منوچه قلب خود را برنجوت  بجواب کمان گشته مسیح  شده از هر دو سعد خود فرخاک  فردوزان ترکجا در دو کوسیمین  میان حوت در یک نشسته مهره  که دوم را فضیلت بود در یک</p>	<p>و سرطان طرفه و جبهه نمودار  اسد طالع شده بر وجه احسن  رسیده پنجه خود بر آتش  سماک اعزل و عفره ز خوشه  بلندی یافته شاهین مهران  بقلب شود عقرب یافت زینت  نعام بلده در هم سعد ذابح  پتی بدی از وجود ترک افلاک  سعد الاغبیه سنج نخستین  مؤخر کرد و بطن الحوت زهره  با مینوی منور گشت هر یک</p>
---	--

شش طین سه ستاره اندو بزرگ روشن تر و یکی حس در ز طین سه ستاره خرد و شش  
ستاره بران یک ستاره بزرگتر متعده سه ستاره خرد و متعده دو ستاره روشن ذراع  
تیز دو ستاره روشن نشه دو ستاره خرد طرفه دو ستاره جبهه دو ستاره روشن زهره دو  
ستاره صرجه یک ستاره کلان در روشن عواچار ستاره سماک اعزل یک ستاره شکل  
تیزه افتاده عفره دو ستاره زباناد و ستاره اکلیل سه ستاره قلب یک ستاره شود دو  
ستاره بزرگ نعام چهار ستاره روشن بلده چند ستاره سعد ذابح دو ستاره سعد بلع دو  
ستاره سعد السعود سه ستاره سعد الاغبیه چار ستاره فرخ نخستین که آنرا مقدم گویند یک  
ستاره فرخ دوم که آنرا مؤخر گویند یک ستاره بطن الحوت یک ستاره ایت  
روشن و این مستنزل را در شانیز گویند بعضی اصطلاحات اهل نجوم  
و قوامین آن مقابله در اصطلاح منجمان نظر یک ستاره با ستاره مهمت خانه

است: این دلیل تمام و ششمی است شپست نظر و دو کوکت پنجم و نهم است و این دلیل  
 دوستی است مثلاً یکی در حمل باشد و دوم در اسد و ستاره حمل را نظر بر ستاره اسد باشد  
 و ستاره اسد را نظر بر ستاره حمل و از حمل اسد پنجم است و از اسد حمل نهم و اگر سوم و یازدهم  
 پنجمین نظر دارند تدیس گویند و اگر چهارم و دهم نظر است نهم و ششمی است و  
 این را تریع خوانند و اگر اول بهفتم نظر دارد و ششمی ثمره آن بود و نهم متعابد  
 باشد و اگر هر دو کوکت در یک برج باشد قرآن ثمنند و اگر زهره و مشتری در یک  
 برج بود قرآن السعدین دانند و اگر زحل و مریخ در یک برج باشد قرآن العظیمین  
 خوانند و اگر زهره یا مشتری با ماه یکجا شوند قرآن صغیر گویند و بدون نیرین را در  
 یک برج اتصال نامند و ستاره که وقت شب طلوع نشود زیر زمین باشد مبوط و  
 ستاره که طلوع باشد از اصد و شمارند و ستاره که با خورشید در یک برج در آید محرق  
 باشد و گویند که فلان ستاره در حرات است مگر ماه که چون با خورشید یکجا بود از  
 محاق خوانند و تحت الشعاع و این دو نیم روز بود و کسوف گرفتن آفتاب است  
 که در هند سوره گهن گویند کسوف در لغت پاشنه بریدن باشد و خسوف گرفتن ماه  
 است که در هند چند گهن زبان زد است و خسف بمعنی زیان است بحره ره است  
 بر فلک که در فارسی کهکشان خوانند عیون به تشدید یا نام ستاره است  
 روشن بر کناره کهکشان خط محور خلی است موهوم از مشرق تا مغرب و سیر آفتاب  
 بر است خط استوائی خطی است موهوم از قطب جنوبی تا قطب شمالی و در اعظم خط  
 استوائی است و سیر آفتاب بر چون آفتاب بنهایت درجات استوائی رسد سایه  
 پنهان میشود و نزدیک بعضی است که محور خطیست موهوم از قطب جنوبی تا قطب شمالی  
 استوائیست موهوم از مشرق تا مغرب چنانچه خاقانی گوید شعر  
 ز خط استوائی و خط محور فلک را تا صلیب آید مویدا

قطبین فلک معروف اند فرقدان و فرقدین دو کوب که همیشه گرد قطب شمالی می  
باشند بنات النعش کبری هفت ستاره هستند بنات جمع بنت است و نعش بمعنی  
جنازه گویند هر سه بنت جنازه بروش و ایند واقع متصل قطب شمالی بنات النعش جمع  
دو ستاره پیشین بنات النعش اند که آنها را تاج قطب گویند سه با الصم ستاره است  
بسیار سرد و متصل هفتم ستاره بنات النعش کبری و بنات النعش بزرگ را هفت  
اوزنگ نیز خوانند سماک اغزل نام ستاره است بصورت نیزه افتاده و سماک را  
ضدان معنی بصورت نیزه افتاده نسرین و دو قسم است یکی نسر طائر و دوم نسر واقع  
صورت نسر طائر که گس پر است و صورت نسر واقع که گس نشسته در صراح نسر  
بالفتح معنی که گس است و در ضرب گس سایه کلاه نوشته و این نسرین را در فارسی  
کرگان فلک خوانند شعری بالفتح نام ستاره است روشن عفتب جوزا بر آید طالع  
آن بر کعبه شریفه است بعضی قوم در ایام جهالت نجای می پرستیدند و زرد  
بعضی دو شعری بستند شعری کلان و شعری خرد تنین بالکسر و التشدید و نام  
موضعی است در آسمان و تنین فلک و اثر دمای فلک یاس و زنب را گویند فرین  
فلک تیر فلک منشی فلک عطار و باشد پان فلک هند و می فلک زحل  
ترک فلک پیرام فلک جلا و فلک میخ قاضی فلک مشتری که بر جیس هم  
خوانند بوئی فلک قوال فلک زهره که نامیید هم آنرا گویند صباغ الجواهر  
شاه پنجم شاه فلک شاه خاور و طبلخ فلک آفتاب صباغ الاثنا یک فلک  
یک رایگانی قمر فلک اطلس فلک الافاک عرش اعظم او نام فلک قطبین  
یعنی قطب شمالی و قطب جنوبی مقام زحل بر فلک هفتم است و مقام مشتری بر  
فلک ششم مقام میخ بر فلک پنجم مقام شمس بر فلک چهارم مقام زهره بر فلک  
سوم مقام عطار و بر فلک دوم مقام مشتری بر فلک اول \*

## اسامی سبعة سیاره بلسان الفارسیه

یعنی آن هرگز برام مهر نماند تیر ماه دیگر جمیع کواکب ثابت اند و آنهارا ثوابت گویند  
 در فلک هشتم اند مولوی جامی است شعر  
 بسماز ثوابت چرخ دوار بست بر جهان درهای اوبار

همین بالنظم نام ستاره ایست که طلوع آن بر ولایت مین است و عقیق مین و مین  
 مین از درنگ یابد و بویارگر و دو آزار ستاره یمانی هم نام است هرگاه طلوع میشود  
 جمیع حشرات الارض سبب و طلوع آن در ماه شهر یور از طرف اکنی بود در آخر  
 در هم بر شکل و شهر یوریت مانند آن آفتاب در سنبله باشد که در میندی ماه گنوار گویند  
 نظامی است شعر

دلدار نامست عاصه منم آنکه طالع من دلدار زناکش آمد چو ستاره یمانی  
 کلب الجبار نام ستاره ایست بصورت کلب خبوز نام ستاره ایست آتش چون  
 سرطان که برج آبی است در آید هوا معتدل گردد و حرارت او بدل به برودت  
 شود و ضرر نمیرساند راس العنول نام ستاره ایست شکل سرب بریده بدر چاه است

شعر  
 لوی فتح ترا آبخان نصیب کرد که گیسوی سر عنول است پشم پر  
 راقص نام ستاره ایست که در زمان اثر دمای فلک ماند هم او گوید شعر  
 رسول عزم تو چون بر براق قد نشست چو راقصش همین چرخ ما داشت  
 هور بود فارسی نام آفتاب و نیز نام ستاره که پس از هزار سال طلوع شود و مور مزه  
 نام شته ای و نام سپر نو شیروان که هرگز باختصار شهید است و دیگر در فارسی نام  
 جوز است عذار دشن و نام سنبله و نام معشوقه و امق عین الثور نام ستاره

که بر سر گاو فلک واقع است تا پیش آنکه چون در عمل او طفل تولد شود تا مینا گرد و مینا  
 پلید زمان ستاره ایست که در هم و بستم و سی ام بر ماه فوق السما بود درین تاریخها سفر نکند  
 نهایت بد است یا مرکب رنگ نشود یا خوب کم گردد و در پنجم و نوزدهم و بیست و نهم <sup>الاصح</sup>  
 بود درین تاریخها حسرت نریند جای نهند و در هفتم هم نکند و با کسی خصومت و دشمنی نوزند  
 که مخاطره تمام دارد یونس نام پرغمبر مشهور که ماهی او را منور برده بود و نام  
 ستاره که چون در حوت آید دزدان ساعت بد باشد اگر در آن ساعت برای دزدی  
 روند تا سخاوت سلامت نیابند و اگر سلامت آیند در خانه کشته شوند سعدی گوید

شعر  
 قرص خورشید در سیاهی شد یونس اندر دمان باهی شد

### اصطلاحات علم موسیقی

بقول مخزن رازی ابتدای علم موسیقی از حکیم فیساغورس تلمیذ حضرت سلیمان  
 علی نبیا و علیه السلام است در حدیقه الانوار مذکور است که حکیم مذکور شبی در عالم  
 رویا دید که شخصی میگوید که ای فیساغورس من در بار لب دریا برو بر تو علمی بکشوف  
 خواهد شد چون فرود شد حکیم مسطور بر لب دریا رفت و ساعتی چند در طلب مقصود  
 نامعلوم صرف نمود ناگاه از طرفی آواز کبختن آهمن از کوره آهنگران بگوشش  
 چون آن صدای مطرقة را خوب غور کرد از هر جانب صدای زیر و بم یافت  
 پس حکیم مذکور از ادای ضربات آهنگ موسیقی استنباط نموده قصیده شتاک بر عطا  
 فصلی ترتیب داده و مجمع نبی اسرارش باهنگ و ضرب آهنگ و مستعار از بحر و  
 ساعت حال متغیر شد و جمعی کثیر متصرف لغات ملائمه از خود رفته بدل و جان  
 را غیب گردیدند بعد از آن حکمای دیگر بتعمق نظر در یافتند که از آفتاب عالم

باب ورنه گام نخویل از بروج دوازده گانه آوازی مخالف صد و رمی یابد لا جرم مطابق  
بروج اثنا عشر مقامات دوازده گانه اخذ کردند.

## دوازده مقام

رماوی حسینی است حجاز بزرگ کوچک عراق اصفهان که آواز اصفهانک نیز گویند  
نوا عشاق زنگوله بوسلیک شعبه هاشمی آن نظر بر ساعات لیل و نهار است  
چارمیرسد شعبه اول از پستی مقام و شعبه دوم از بلندی آن میخیزد و هر شعبه مرکب از  
نغمات و نغمات را بر طبق روزهای سال که سه عدد و شست اندت بر او اند شعبه  
مقام رماوی اول نوز و زعوب مرکب شش نغمه دوم روز عجم آن نیز مرکب است شش  
نغمه شعبه مقام حسینی اول درگاه مرکب بدو نغمه دوم محتریه بالتشدید یا سی ستمانی آن  
مرکب است بهشت نغمه و بعضی نگویند شعبه مقام است اول مبرقع دوم شجگاه هر دو  
مرکب اند پنج نغمه شعبه مقام حجاز اول درگاه مرکب سه نغمه دوم حصار مرکب  
بهشت نغمه و نزدیک بعضی بدو نغمه شعبه مقام بزرگ اول پایان دوم بهشت شعبه  
مقام کوچک اول رگب مرکب شش نغمه دوم بیاتی مرکب به پنج نغمه شعبه مقام عراق  
اول مخالف و آزاروی عراق نیز گویند مرکب به پنج نغمه دوم مغلوب مرکب بهشت  
نغمه شعبه مقام اصفهان اول تبریز مرکب به پنج نغمه دوم تشاپورک مرکب شش نغمه  
شعبه مقام نوا اول نوز و زخار مرکب به پنج نغمه دوم ماهور مرکب شش نغمه شعبه مقام  
عشاق اول زایل مرکب سه نغمه دوم اوج مرکب بهشت نغمه و نزدیک بعضی  
دو نغمه شعبه مقام زنگوله اول چهارگاه مرکب چهار نغمه دوم عنبرال مرکب به پنج نغمه  
در مویذ الفضل اعزال معین مهله مفتوح و زای میجره مشد و نوشته و مخفف نیز شعبه  
مقام بوسلیک المل عیتران مرکب بدو نغمه دوم میاد مرکب به پنج نغمه آواز